

سی‌قصه - نثر دری افغانستان

سی‌قصه هرچند در نظر اول چنان تذکرات می‌نماید که همراه با تعدادی عکس، البته چنین می‌نماید و هم تذکره بمعنای مرسوم آن نیست. اگر چند نکته‌هایی هست که باید گفته می‌شد، و نارسا-شبهایی در این کتاب برخاسته که باید یادآوری شود، اما آراسته به مقدمه‌ایست محققانه و مستند، ولی عاری از دو نکته مبرم.

یکی اینکه اگر چنددر مقدمه مزبور از آثاری چون مقدمه شاهنامه، تاریخ بلعمری، ترجمه سواد-الاعظم، هدایه و ابنیه و تاریخ بیهقی و سفرنامه ناصر خسرو بعنوان آثار دیرینه زبان و ادبیات فارسی افغانستان امروز یاد شده است، ولی دقیقه‌ای که خواننده ناآگاه را به اشتراک و پیوند فرهنگی ما و ایرانیان متوجه کند، از قلم مؤلف افتاده، و بهمین دلیل است که چندی دانشجویی از دانشجویان ایرانی می‌گفت: "فرهنگ ایرانی جهانی شده، و افغانستانیها نیز آنرا از آن خود می‌دانند."

شادی ناشی از ناآگاهی او را در این زمینه با سخنان ذیل از بین بردم، و گفتم: ای جوینده عزیز نخست باید به‌دیریم که اندیشه محدود، مرزهای مصنوعی و سیاسی و اعتقادی را نمی‌پذیرد. برنده اندیشه آنچنان بلندپرواز می‌نماید که گاه کرانه نمی‌شناسد، و گاه منتهی می‌شود به نوع بشر، به انسان، و بدیده‌ای گسترده‌تر، بی‌تعصب‌تر و آزادتر از اندیشه نمی‌توان سراغ گرفت. ادب و فرهنگ فارسی نیز در بسیاری از موارد چنین است. بزرگان مسلم زبان و ادبیات فارسی را ضمانت کرده است، ولی همچنانکه آقای رضوی متون دیرینه فارسی را "میراث حلال" افغانستانیان امروز نامیده (۲) آهنگ تصاحب فرهنگ ایرانی را نکرده است. چرا که میراث بزرگان زبان و فرهنگ فارسی نه خاص ایرانی است و نه خاص افغانستانی، بل میراثی است شکوهمند و سازنده، و از آن تمام فارسی‌زبانان ایران و تاجیکستان و هندوستان و پاکستان و افغانستان، و حتی پشتونان. چرا که پشتونان نیز در راه اشاعه فرهنگ فارسی قلم زده اند.

آینده - نجیب مایل هروی که اکنون مقیم مشهد است فرزند فاضل دوست دانشمندمان رضا مایل هروی است. خدمات و تالیفات پدر براهل ادب شناخته‌است و اینک نوشته‌ای از فرزند او که بوسیله پست به ما رسیده است. چاپ می‌شود. آینده نوشته‌های دوستان افغانی را برادرانسه در مجله درج می‌کند تا عقاید و آراء آنان در معرض سنجش و پردازش واقع شود.

در موضوع میراث مشترک فرهنگی میان ایران و افغانستان و جهات مربوط به مناسبات و روابط تاریخی آنان کتاب "افغان‌نامه" تالیف مؤسس این مجله اخیراً انتشار یافته است. (جلدهای اول و دوم نشر شده است و جلد سوم تا چندی دیگر انتشار خواهد یافت).

اما اینکه بر اثر رویدادهای ناخوش زمانه، عده‌ای از نویسندگان ایرانی، فرهنگ فارسی را فرهنگ ایرانی می‌خوانند. هرچند از نظر گاه پیشینه اسمی نامی باشد پر مسمی و با پشتوانه تاریخی، ولی از دیدگاه سرنوشت سیاسی فارسی زبانان اسمی است نادرست و غیر عاقلانه.

همچنانکه می‌دانیم تمدن و فرهنگ اسلام را ملت‌ها و اقوام گوناگون استوار گردانیده‌اند، بالخصوص فارسی زبانان جمع دیروز و پراکنده امروز در این راه بی‌بدیل بوده‌اند. بنا و بنیانگذار تمدن و فرهنگ مذکور تنها عرب نمی‌تواند باشد. نیز نمی‌توان نام عرب را بر آن نهاد مگر از راه غرض یا نادانی. در حالیکه بعضی خاورشناسان تمدن فوق را "تمدن عرب" نامیده‌اند^۱، در حالیکه نامیدن تمدن فوق و فرهنگ که به همت دهها ملت بنیانگذاری شده، و به قوت اندیشه دهها ملت استحکام یافته، نمی‌تواند خالصه عرب باشد.

دریغ مباد که بعضی از نویسندگان و محققان روشن ضمیر در ایران این معضل را صمیمانه پیاد کرده‌اند. چندانکه استاد ارجمند آقای دکتر پرویز ناتل خانلری می‌نویسد: فرهنگ این دو کشور (افغانستان و ایران) از یکدیگر جدا شدنی نیست. در قرن‌های نخستین اسلامی که ولایت‌های غربی این سرزمین زیر فرمان مستقیم دمشق و بغداد بود، در مشرق مجالی برای تجلی روح ملی آریایی بوجود آمد... دوران پرشکوه ادبیات فارسی از اینجا آغاز شد. پایتخت این ادبیات درخشان و پرمایه چندی بخارا بود، و سمرقند، و سپس به غزنین انتقال یافت، و غنچه‌های شعر دری در باغ پیروزی محمود غزنوی شکفت.

تا آغاز قرن هفتم آثار گرانبهای ادبیات فارسی در همین قسمت مشرق بوجود آمد تا آنجا که می‌توان گفت: نود در صد بزرگان ادبیات این دوره از سرزمین خراسان بزرگ که شامل قسمت عمده افغانستان امروز است برخاستند. (۳)

همو در جای دیگری می‌نویسد: "در این مجلس (مجلس دانشکده ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل) گله‌های دوستان هم مطرح شد. یکی از گله‌ها این بود که نماینده ایران در یونسکو ابوریحان بیرونی را به عنوان دانشمند ایرانی معرفی کرده است، و از نماینده افغانستان رنجیده بودند که چرا اعتراض نکرده است.

گفتم که فرهنگ دو ملت میراث مشترک معنوی ماست، و کار بیپوده است که هر یک بخواهیم سهم خود را جدا کنیم... اما درباره امثال بیرونی که قسمت اعظم عمر خود را در دستگاه غزنویان و شهر غزنین گذرانده‌اند، و سنائی غزنوی و عنصری بلخی و دیگران، بهتر است که این کشمکش را به میان نیاوریم، و راه حلی با مشورت بجوئیم. مثلاً شاید ایشان را نمایندگان "فرهنگ آریایی" بتوان شمرد که اصطلاح وسیع‌تر و عام‌تر است، و شامل هر دو کشور می‌شود. (۴)

اگر چند آقای دکتر خانلری را عقیده براینست که باید امثال بیرونی را نماینده فرهنگ آریایی بنامند، ولی باید مقبول دانست که زبان و ادبیات و فرهنگ همچون نردبانی است که اگر پلکان زیرین آن استوارتر باشد، پله‌های فرازین آن نیز مستحکم‌تر خواهد بود. بناً اگر ابوریحان در غزنین پختگی فکری خود را عرضه نمی‌کرد، و اگر ناصر خسرو در غربتگاه یمکان به تبلیغ اندیشه‌هایش

نمی برداخت، و اگر سناهی راه عرفان را در غزنین گشاده نمی گردانید، بدون شک ارکان مسلم ادب و فرهنگ فارسی در دوره های بعد در سرزمینهای کاشان و شیراز... زایش و پرورش نمی یافتند. بنا به شایسته آنست که عنوان گسترده و پهناور زبان و ادبیات فارسی را محدود به مرزهای نوساز سیاسی نکنیم.

*
*

نکته دیگر اینکه مؤلف سی قصه به نقد نثر فارسی معاصر افغانستان خاصه - بنثر دهه اخیر - نپرداخته، و به تحلیل آن دست نیازیده، از گونه های عیدیه آن سخن به میان نیاورده، و از چونی و چندی کلمات السنه دیگر که در فارسی افغانستان راه یافته، یا بر آن تحمیل شده یاد نکرده است. آنچه در این مایه ها بنظر می رسد کلیات است، و از جزئیات خبری و اثری نیست.

اما صرف نظر از قسمت ناچیز مقدمه گزینشگر، و هم اگر فهرست اسامی نویسندگان افغانستان را که چندین صفحه را دربردارد، نادیده بگیریم، سیرتاریخ معاصر افغانستان توأمان با فراز و نشیبهای ادبیات فارسی خوب نموده شده است و رسا.

آنچه از کمال مقدمه سی قصه می گاهد اینست که نویسنده آن بهیننده ای بیش نیست. نویسنده بر بلندگاهی ایستاده، هر آنچه دیده بعینه بهم بسته، اما آنچه بهم بسته، از یک قبیله است، ولی قبیله ای اختلاط یافته از اندیشه های صائب و ناصائب. نویسنده نیز به نقل آنها همت گماشته، بی آنکه با توجه به یافته های امروزی به تصحیح و تنفید آنها بپردازد. مثلاً در چند جای این مقدمه سخن از انطباق یافتن و یکی شدن گونه های نوشتاری و گفتاری زبان فارسی در افغانستان به میان آمده است، بطوریکه عقیده مزبور را از گفته های محمود طرزی و غلام محمد غبار یاد می کند (۵) و یکدست از هر دو نویسنده مذکور با تکریم و تمجید فراوان سخن می گوید.

نگارنده شکوه و جلال نوشته های ادبی و تاریخی شادروان غبار را انکار کرده نمی تواند، و فضل تقدم محمود طرزی را در چگونه نوشتن و چگونگی اندیشیدن مدنظر دارد، ولیکن شایسته است هر آنچه گفته اند و نوشته اند آنچنانکه باید، با موازین محققانه و علمی سنجیده شود، وگرنه نقل عقاید نویسنده دهه پیشینه و یا دهه های گذشته بدون تحشیه و تعلیقه، خواننده امروزی را متردتر می کند و متحیرتر. خاصه اینکه رضوی کتاب سی قصه را برای دانشجویان ایرانی نوشته است که از کیفیت و کمیت نثر فارسی افغانستان اظهار ناآگاهی کرده اند. (۶)

این نیز محقق است که بهر موری از گونه نوشتاری برای گونه گفتاری زبان، یا بعکس آن، امریست ارجمند، و حائز اهمیت، ولی انطباق و یکی شدن " لفظ عامه " و " لفظ قلم " امریست محال، و روپا نیست که مدفن آن همانا اذهان ناتوان خواهد بود.

از همین دست است نقل نظری سال قبل آقای غبار که پیرامون تحول ادبیات فارسی در افغانستان گفته شده، نظر مزبور متضمن سه دوره زیر است:

" اول - دوره مجامله و مدهانه و مدیحه سرائی با اسلوب ترجمه تحت اللفظی از السنه بیگانه.

" دوم - دوره عصبیت ذوقی و تعصب خشک حسی با اسلوب مخلوط نیمه قدیم و نیمه جدید.

" سوم - دوره آغاز انتقاد علمی و اجتماعی ، اسلوب نسبتاً ساده‌نویسی جدید که در مرحله تولد و نشو و نما است . " (۷)

تردید نیست آنگاه که آقای غبار نظرفوق را ابراز داشته ، شاید انتقاد در منطقه ادبی و فرهنگی افغانستان رخ نموده بوده باشد ، ولی گویانوزادی بود که تغذیه نشد و رشد نکرد ، و اگر از هیأت طنز آميز انتقادی بگذریم ، در افغانستان برخورد انتقادی با دید عالمانه آن هرگز پرورش نیافته است . چراکه فرهنگ و ادبیات هر کشور بر اثر تحول و تطورا اجتماعی پیش می‌آید . آنگاه که پدیده‌های علمی در شاخه فرهنگی کشور سامان گرفت ، آنوقت که اجتماع از عصبیت‌های کاذب و فرهنگی دست برداشت ، آنگاه که جو سیاسی یک کشور گشاده گردید ، و آن زمان که اهل اندیشه و قلم درگیر تضادهای زبانی و فرهنگی نباشند . و راه و روش عالمانه را در تجزیه و تحلیل یافته‌ها و پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی بجویند ، و به متدهای پیشرفته استوار پژوهش و تحقیق دست یابند ، و اسناد جعلی را بر سدارک اصلی تحمیل نکنند ، آنوقت بجرات می‌توان گفت که دوره انتقاد علمی و بینش محققانه در زمینه فرهنگ فارسی در افغانستان زایش یافته است .

اما آنچه در این کتاب فراهم آمده ، جز در چند مورد ، قصه‌هایی است که نویسندگان معاصر افغانستان اعم از پیر و برنا نگاشته‌اند .

بیشترین قصه‌های این مجموعه بمعنای متعارف و امروزی‌نمایش یعنی بمفهوم فن قصه‌نویسی ، به قصه نمی‌ماند . هرچند که مقالی از محی‌الدین انیس درباره " فن قصه " (۸) در این کتاب مندرج است ، و لکن بسیاری از قصه‌های سی قصه نه با مقدمه‌ای آغاز می‌شوند ، و نه تحول و تکامل آنها بر اثر عقده داستانی و گشایش آن عقده نموده می‌شود . نه محور افقی قصه پیداست ، و نه محور عمودی آن ، نه سلسله مراتب و " هارمونی " معنایی آنها آشکار است ، و نه اوج و فرود قصه‌ها . (۹)

باری ناتوانی و عدم رونق قصه‌نگاری در سی قصه نکته‌ایست که فراهم آورنده بار آنرا از دوش برداشته و گفته است : " نویسندگان این قصه‌ها در کار خود تا چه حد توفیق یافته‌اند ، یا نیافته‌اند داوری‌اش با خوانندگان گرامی است " (۱۰)

عنوان چشمگیرتر و دهن برکن‌تر کتاب ، " نثر دری افغانستان " است که خاص گونه نثر قصه نگاری می‌باشد . دلیل آن را گرینشگر فروزنامه‌ی چنین یادآور شده که : " به گمان من ، نویسنده در قصه نویسی بهتر از همه انواع دیگر نثر به زبان مادری‌اش که همان زبان ساده بی تکلف و غیر متصنع بی ساخت باشد نزدیکتر می‌ماند . " (۱۱)



خواننده آگاه بی اطلاع نیست از اینکه گونه نوشتاری زبان دارای دو گونه ادبی خاص است . یکی گونه زبانی نثر ، و دو دیگر گونه زبانی شعر یا نظم .

گونه زبانی نثر در محدوده خود گونه‌هایی متعددی را می‌پروراند ، و پرورش این گونه‌ها بارتباط کاربرد و کیفیت استفاده نثر است در مقامهای گوناگون . باین دلیل موجب آمده که گونه نثر زبان فارسی در افغانستان گونه‌های اداری ، نظامی ، داستانی و غیره داشته‌باشد . هرچند در گونه‌های مذکور

در زمینه نثر فارسی در افغانستان اصول مشترک در بین نویسندگان کمتر دیده می‌شود، و لکن همچنانکه از نظرگاه زبانشناسی به تحقیق رسیده گونه‌های نامبرده از لحاظ دستگاههای صوتی و دستوری اختلافی ندارند، و اگر دارند ناچیز است. بل از دیدگاه دستگاه واژگانی از همدیگر دوراند و اختلاف مشهود است، چندانکه حتی اگر قصه پرداز در بی آن باشد که قصه‌ای بنگارد که قهرمانان آن از حدود ارتش اختیار شده باشند، و سرنوشت قصه در ارتش جهت بیاید، بدون تردید سواي روابط و ساختهای دستوری، کمتر واژه‌ها فارسی خواهد بود، و بیشتر لغات از نوع لغات تحمیلی.

نیز گونه نثر اداری در افغانستان، صرف نظر از خطاها و لغزش دستوری، واژه‌های فراوانی از زبان پشتو را متحمل شده. اما گونه نثر قصه‌نگاری از آنجا که با عواطف و محیط زندگانی مردم ارتباط بیشتر دارد، و از آنجا که با مفاهیم زندگی سروکار دارد، کمتر دچار دگرگونی‌های برنامه‌ریزی ناخوش سیاسی زبانی و تحمیلات واژگانی زبان حاکم و عصبیت‌های ناجای زبانی گردیده‌است. ازینرو خواننده سی‌قصه نباید بینگارد که چهره واقعی و عینی نثر فارسی در گزاره نسرردی افغانستان، متبلور شده و تجلی کرده، بلکه باید گفت که سی‌قصه نمای‌گونه نثر قصه‌نویسی افغانستان را متضمن است.

فراهم آورنده، "سی‌قصه" را با تراجم احوال نویسندگان آراسته است، البته در این راه اگر علمی‌تر می‌نوشت، و از طرز متداول تذکره‌نگاری احتراز می‌کرد، و با استفاده از شیوه نویسن تراجم احوال پهروی می‌کرد، گزاره‌اش ارزشمندتر می‌نمود. خواننده در شرح احوال مذکور در سی‌قصه فقط به سال تولد، و قسمتی از اسامی نوشته‌های نویسندگان آشنا می‌شود. در حالیکه اگر گزاره‌گر سی‌قصه شرح حال و آثار نویسندگان را با توجه به چگونگی تحول فکری آنان می‌نوشت، و از چگونگی و چونی و چندی زندگی اقتصادی و فرهنگی آنان و پیوند آن با آثارشان سخن بمیان می‌آورد، و انگیزه‌هایی که آنان را به نگارش و تالیف و تصنیف و تصحیح واداشته، یاد میکرد، و عمده نوشته‌های آنان را با اصول و موازین نقد می‌سنجید و از کم و کیف آثار آنان سخن می‌گفت، و محاسن و مقابح زبانی آنان را می‌نمود، و ناتوانی‌های آثار آنان را ظاهر می‌گردانید. بدون تردید سی‌قصه را نزدیک تر به تذکره‌های نوین می‌کرد، و سندی ارائه می‌داد از چگونه زیستن و چگونه اندیشیدن نویسندگان حاضر فارسی زبان افغانستان، که عمری را عاشقانه در بی کتاب شده‌اند، و شام را به امید آن بام کرده‌اند که وسع و توانائی فرهنگ فارسی را افزونتر و نیرومندتر کنند، و اگر بدلیلی به این امید نرسیده‌اند، باری نگذاشته‌اند که سرنوشت زبان فارسی در افغانستان به سرنوشت زبان فارسی در هندوستان تشبیه گردد. (۱۲)

هم منجز است که محققان امروزی می‌کوشند تا با آوردن فهرستهای چندگانه مراجعه و تتبع در آثار را زودبایتر گردانند و آسانتر. سوگمندان "سی‌قصه" عاری از فهرستهای علمی و امروزیست. مقدمه سی‌قصه به تنهایی می‌توانست فهرستی داشته باشد، در مایه‌های اعلام. هرچند که مؤخره کتاب را فهرست لغات و ترکیبات خاص قصه‌ها در برگرفته، اما این فهرست نیز دو نقص عمده دارد. یکی اینکه لغات و ترکیبات عامیانه بهمان اندازه که مفید است و سودمند، و بهمان اندازه متلفظ

آنها در نظر خواننده ایرانی غریب می نماید، و هم برای آیندگان و محققان لهجه شناس بعید، مرسوم اینست که کلمات و ترکیبات و مترادفات و تعبیرات عامیانه را با اعراب ثبت کنیم، و با بوسله حروف جهانی "فونوتیک" (= آوانگاری) نمایش دهیم.

دیگر اینکه در معنی کردن فهرست واژه های ویژه "سی" قصه "کوتاهی شده، و توضیح لازم نرفته است. چندانکه "تور و تلوار" چنین معنی شده،: "در پشتو هردو یعنی شمشیر است" (۱۳). خواننده بر خواهد گرفت که "تور" و "تلوار" از کلمات پشتو است. در حالیکه "تور" کلمه ایست پشتو، و "سی" "تلوار" واژه ایست اردو که شاید اصل سنسکریتی داشته باشد، و بعضی از فارسی زبانان افغانستان نیز "تلوار" را بی آنکه مترادف با "تور" بیاورند، یعنی شمشیر بکار می برند.

هم خواننده در متن قصه ها به اسامی اشخاص، قصبات و جایگاههایی بر می خورد که به توضیح و تفسیر آنها نیازمند است. خاصه خواننده ایرانی و یا فارسی زبانان غیر افغانستانی نیاز مذکور را بیشتر احساس خواهند کرد. از اینرو برگزینشگر بایسته بود که به این نکته توجه می کرد، و خواننده را باینوسله در صمیم قصه ها قرار می داد، بگذریم از بارو بر دیگران.

بهر تقدیر، سی قصه رضوی برای شناساندن گونه نثر داستانی فارسی افغانستان، و فرض نمودن جامعه فرهنگی آن کشور در چند دهه اخیر کتابی است سودمند و خواندنی.

یادداشتها

- ۱- نثر دری افغانستان (سی قصه)، تالیف علی رضوی غزنوی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶.
- ۲- همان کتاب، صفحه ۹
- ۳- سخن (مجله)، دیدار یاران، دوره ۲۲ - شماره ۹، صفحه ۹
- ۴- همان مجله، صفحه ۱۳
- ۵- سی قصه، پیشین، صفحه ۳۵ - ۴۷
- ۶- همان کتاب، صفحه ۶۰
- ۷- همان کتاب، صفحه ۵۸
- ۸- همان کتاب، صفحه ۷۴
- ۹- درباره اصطلاحات مذکور و ویژگیهای قصه رجوع کنید به قصه نویسی رضابراهنی، و داستان نویسی ابراهیم نویسی
- ۱۰- سی قصه، پیشین، صفحه ۶۰
- ۱۱- همان کتاب، صفحه ۶۰
- ۱۲- در این زمینه بنده فصلی در کتاب "پژواک ابتدال" گشوده، و همه دقایق را نموده است. امید دار آن کتاب را بتواند زودتر به چاپ برساند.
- ۱۳- سی قصه، پیشین، صفحه ۳۴۳

تصحیح

در شماره ۹ - ۱۰ آئینده در مقاله "ذکر رضا عباسی در اسناد ارضی" (صفحه ۷۳۴) در بین سطر ششم یک سطر در موقع چاپ چیده نشده است که بدین وسیله تصحیح میگردد. ... در موقع تمیز نمودن نقاشی های "کلیسای پتلهم در کتیبه های پیدا شد و در اواخر هم در موقعی که ارشبو قدیمی "کلیسای وانک... لئون میناسیان